



تأثيرهاى محيط بين المللى
بر تحقق الكوى اسلامى - ايرانى پيشرفت

**تأثيرهاى محیط بین المللى
بر تحقق الكوى اسلامى - ايرانى پيشرفت**

سخنران

دکتر ابراهيم متقى

پژوهشکده ارتباطات فرهنگى بین الملل





**تأثیرهای محیط بین‌المللی
بر تحقق الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت**

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

سخنران: دکتر ابراهیم متقی

طراح جلد: علی خورشیدیپور

صفحه آرا: حسین آذری

نوبت چاپ: اول - فروردین ۱۳۹۱

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۸۰۰۰ ریال

چاپخانه: فام‌تصویر

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است؛

در صورت تخلف، پیگرد قانونی دارد.

نشانی: تهران، پایین‌تر از میدان ولی‌عصر (عج)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

صندوق پستی ۶۴۷۴ - ۱۴۱۵۵ تلفن: ۸۸۹۱۹۱۷۷، دورنگار: ۸۸۹۳۰۷۶ Email: nashr@ricac.ac.ir

سخن ناشر

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در راستای اهداف و وظایف خود اقدام به برگزاری نشست‌هایی با موضوع‌های مختلف در حوزه فرهنگ، هنر و ارتباطات می‌نماید تا از این رهگذر فضای گفت‌وگو و تبادل نظر میان نخبگان فرهنگی کشور، نقد و بررسی مسائل و مشکلات مبتلابه جامعه را فراهم سازد.

گزارش پیش رو، نتیجه نشستی است با عنوان «تأثیرهای محیط بین‌المللی بر تحقق الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت» با حضور دکتر ابراهیم متقی که از سوی پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین‌الملل ۱۷ اسفند ۱۳۸۹ در پژوهشگاه برگزار شده است.

یادآوری می‌شود، مطالب مطرح شده از سوی سخنران، لزوماً منعکس‌کننده دیدگاه‌های مسئولان پژوهشگاه نیست.

مقدمه

پیشرفت در تعریفی عام عبارت است از فرایند حرکت از وضعیت موجود به سمت وضعیت مطلوب. این تعریف در همه مکتب‌ها با بینش‌ها و ارزش‌های متفاوت صحیح است و اختلاف مکاتب در چگونگی تحلیل وضعیت موجود یا تبیین وضعیت مطلوب یا راهبردهای تغییر ظاهر می‌شود. الگو به مجموعه نظام‌مندی از مفاهیم، اصول موضوعه و قوانین اطلاق می‌شود که در یک ساختار منطقی برای توضیح و تفسیر یک سیستم از موجودات تکوینی، پدیده‌ها، روش‌ها، فرایندها، تئوری‌ها و نظریات ارائه می‌گردد. در یک تقسیم‌بندی کلی الگوها به دو دسته توصیفی و هنجاری تقسیم می‌شوند. الگوهای توصیفی به توصیف یک امر موجود می‌پردازند و الگوهای هنجاری آنچه که باید انجام شود را توضیح می‌دهند.

بر این اساس الگوی پیشرفت یک الگوی نظری است؛ یعنی مجموعه نظام‌مندی از مفاهیم، اصول موضوعه، قوانین و راهبردهاست که در ساختاری

منطقی وضعیت موجود را تحلیل، وضعیت مطلوب را تبیین و راهبرد حرکت از وضعیت موجود به مطلوب را ارائه دهد. این الگو در بخش تحلیل وضعیت موجود یک الگوی توصیفی و در بخش ارائه وضعیت مطلوب و راهبردها یک الگوی هنجاری است.

الگوهای پیشرفت لاقفل در یکی از سه امر تحلیل وضعیت موجود، تبیین وضعیت مطلوب و راهبردهای تغییر با یکدیگر اختلاف دارند. یکی از موارد اصلی اختلاف نیز جهان‌بینی و ارزش‌های حاکم بر این الگوهاست. از این رو، اگر الگو مبتنی بر جهان‌بینی و آموزه‌های اسلامی باشد می‌توان آن را به اسلامی بودن متصف کرد.

بنابراین، الگوی اسلامی پیشرفت الگویی است مبتنی بر مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی اسلامی و در چارچوب حقوق و اخلاق اسلامی. این الگو ثابت و جهان‌شمول است و قابل تطبیق بر شرایط زمانی و مکانی گوناگون می‌باشد. اتصاف الگوی اسلامی پیشرفت به ایرانی بودن به جهت تطبیق این الگو بر شرایط و ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران است.

وجه توصیف الگوی پیشرفت به اسلامی و ایرانی با بحث ثابت و متغیر در شریعت اسلامی ارتباط وثیقی دارد. بینش‌ها و چارچوب‌های اخلاقی و حقوقی اسلامی جزو ثبات‌هاست. با این وجود این ثبات‌ها قابل تطبیق بر شرایط مختلف است.

لذا، الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت به مجموعه نظام‌مندی از مفاهیم، اصول موضوعه، قوانین و راهبردها اطلاق می‌شود که در ساختاری منطقی و مبتنی بر مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی اسلام و در چارچوب حقوق و اخلاق اسلامی به تحلیل وضعیت موجود ایران و تبیین وضعیت مطلوب آن و ارائه راهبردها برای تغییر وضعیت موجود می‌پردازد.

این الگو نهایتاً رستگاری مورد نظر حاکمیت اسلامی- ایرانی را معرفی می‌کند. در الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت، در وهله نخست به آرمان‌ها توجه می‌شود، آنگاه پس از تعریف آرمان‌ها، واقعیات مورد توجه قرار می‌گیرد. یعنی آرمان‌های اسلامی با عمل ایرانی معرفی و پیگیری می‌شود. گزاره‌هایی که رهبر معظم انقلاب برای تعریف این الگو بیان کرده‌اند عبارت‌اند از فکر، علم، زندگی و معنویت. این چرخه شناخت همان‌گونه که گفته شد در عرصه اسلامیت و ایرانیت باید تحرک یابد. به عبارت دیگر الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت نتیجه کوشش فکری، تبدیل این کوشش به علم، جاری ساختن و اعمال این علم در زندگی و منطبق بر دین است. با این تعریف ساده از الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت می‌توان انحرافات مسلکی را یافت و با اعتقادات غیر، تعیین تکلیف کرد.

بنابراین با عنایت به معنا و مفهوم الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت، بررسی نقش مقتضیات زمانی و مکانی در تحقق آن ضرورت می‌یابد. در این میان، نکته حائز اهمیت آن است که همان‌گونه که الگوی پیشرفت، ارتباط وثیقی با مقتضیات جامعه ایران دارد، وضعیت و شرایط محیط خارجی اعم از بین‌المللی و منطقه‌ای نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در تعریف و تحقق آن دارد. به گونه‌ای که عوامل موقعیتی و شرایط بین‌المللی چگونگی تحقق این الگو را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از این رو، شناسایی و بررسی عوامل و عناصر تأثیرگذار بر الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت یکی از الزامات تحقق آن به شمار می‌رود.

با توجه به اهمیت این امر و ضرورت شناخت بیشتر عوامل و شرایط بین‌المللی تأثیرگذار بر تحقق الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت، گروه مطالعات روابط فرهنگی بین‌الملل پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین‌الملل، پژوهشگاه فرهنگ هنر و ارتباطات نشست تخصصی با عنوان «تأثیرهای محیط بین‌المللی بر تحقق الگوی

اسلامی- ایرانی پیشرفت» برگزار کرد. در این نشست جناب آقای دکتر ابراهیم متقی استاد دانشگاه تهران به سخنرانی پرداخت که متن آن اکنون پیش روی شماست. امید است این مکتوب سرآغاز بحث و بررسی عمیق‌تر ابعاد مختلف الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت در سایر مراکز و محافل علمی و پژوهشی باشد.

گروه مطالعات روابط فرهنگی بین‌الملل

پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین‌الملل

یکی از دغدغه‌های اصلی ساختار سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، موضوع الگوی پیشرفت اسلامی - ایرانی است که همواره مورد توجه بوده است. از زمانی که اولین برنامه توسعه در سال ۱۳۶۸ تنظیم شد این مسئله مطرح بود که ما در برنامه‌ریزی توسعه تا چه حد تحت تأثیر مفاهیم بومی قرار داریم و به چه میزان باید به ضرورت‌های بین‌المللی توجه کنیم.

برنامه‌های اول و دوم توسعه عمدتاً الهام گرفته از برنامه‌های نوسازی مدل غربی بود. نظریه نوسازی اولین بار در دهه ۱۹۵۰ ارائه شد. کمیته‌ای در دانشگاه پرینستون به نام «کمیته سیاست تطبیقی»، زمینه‌های لازم را برای تحقیقات در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاست خارجی و راهبردی فراهم کرد. بعدها این کمیته به شورای مطالعات علوم اجتماعی تبدیل شد. اما دانشگاه پرینستون فعالیت‌های خود را در زمینه نوسازی ادامه داد.

پرسش این بود که چگونه می‌توان در دوران بعد از جنگ سرد گفتمان غالب را در

ارتباط با کشورهای در حال توسعه ادامه داد؟ کشورهای جهان سوم با چه الگویی تحت سیطره قرار می‌گیرند؟

در این دوران، دو الگوی رفتاری در ارتباط با توسعه وجود داشت: یک الگو، الگوی سوسیالیستی و الگوی دیگر استعماری بود که انگلیسی‌ها پیگیر آن بودند. آمریکایی‌ها در صدد بودند تا از طریق کمیته سیاست تطبیقی و همچنین از طریق کمیته مطالعات اقتصادی و اجتماعی، زمینه‌های لازم را برای انتقال مفاهیم، ادبیات و قالب‌های ادراکی به کشورهای در حال توسعه فراهم کنند. شش موضوع برای آنها اهمیت ویژه داشت: اولین مبحث «آموزش» بود، شامل موضوعاتی مانند: دیوان‌سالاری، حزب، تحقیقات و رسانه‌ها که در زمره اولویت‌های کمیته سیاست تطبیقی آمریکا برای توسعه در کشورهای جهان سوم تلقی می‌شد. این روند تا دهه ۱۹۶۰ ادامه پیدا کرد. در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ فردی به نام «والتر روستو» نظریه‌ای ارائه کرد با عنوان «گذار غیرکمونستی از کشورهای سنتی». درس روستو این بود که چگونه می‌توان کشورهای سنتی را در وضعیت توسعه با مدل آمریکایی قرار داد. آنچه را در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ در ایران به عنوان اصلاحات ارضی انجام گرفت باید انعکاس رویکرد به نظریه والتر روستو دانست. روستو نظریه پردازی کرد و این تئوری در دولت کندی به سیاست اجرایی تبدیل شد. سپس کندی یک راهبرد را تحت عنوان «اتحاد برای پیشرفت» تنظیم کرد و زمینه‌ای به وجود آورد برای اینکه نظریه‌ای تدوین شود تا کشورها بتوانند از جامعه سنتی عبور کنند.

ویژگی جوامع سنتی این بود که اولاً ماهیت خودبسنده داشتند، ثانیاً در آنها فرهنگ بومی مبتنی بر وراثت، تاریخ و گذشته اجتماعی مورد تأکید قرار می‌گرفت. مؤلفه‌هایی مانند: هنجارهای دینی، محور اصلی امور اجتماعی بود. محور بحث

روستو این بود که باید اداره امور جامعه را بر اساس قالب‌هایی مانند: عرف، قانون و قاعده تنظیم کرد؛ به نحوی که دین ماهیت حاشیه‌ای پیدا کند. بدین ترتیب طبقات اجتماعی که در ساختار سیاسی جامعه جایگاهی شایان توجه داشتند، به حاشیه رانده شدند و زمینه برای شکل‌گیری فرایندی مهیا شد که مهم‌ترین بخش آن، رشد اقتصادی بود. حرف این بود که چه باید کرد که جامعه در وضعیت رشد اقتصادی قرار بگیرد؟ رویکرد آنها بر این مبنا قرار داشت که تحول در محیط‌هایی صورت می‌گیرد که در گام اول، دارای رشد اقتصادی باشد. بنابراین دغدغه اصلی روستو این بود که معادلات اقتصادی به گونه‌ای تنظیم شود که زمینه برای رشد اقتصادی فراهم شود. به همین دلیل بود که برنامه‌های توسعه که بعد از سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ در ایران تنظیم شد، تماماً ماهیت رشد‌محور داشت؛ به نحوی که جامعه بتواند از رشد اقتصادی هفت تا هشت درصدی برخوردار باشد.

سؤالی که مطرح شد این بود که آیا می‌توان بین رشد اقتصادی، مسائل اجتماعی، فرهنگی و معنوی رابطه‌ای برقرار کرد؟ پاسخ این بود: به هیچ‌وجه! در نظریات رشد‌محورِ نوسازی که در ایران بر اساس تئوری روستو تنظیم و تبیین شد، مقوله‌هایی همچون فرهنگ، دین، معنویت و تعادل اقتصادی مورد توجه قرار نمی‌گرفت. این مسئله مطرح می‌شد که اگر رشد اقتصادی به وجود بیاید، برخی طبقات از درآمد اقتصادی بیشتری برخوردار می‌شوند و زمانی که طبقات مسلط، از برتری اقتصادی برخوردار شوند، هزینه می‌کنند و در نتیجه برتری اقتصادی طبقات مسلط، زمینه را برای انتقال نتایج رشد اقتصادی به طبقات پایین‌تر هم فراهم می‌کند.

این استدلال‌ها براساس نظریه فردی به نام Leak down، تحت عنوان «تئوری چکه» مطرح شد. بر مبنای این نظریه، درآمد برخی از طبقات در پی رشد اقتصادی افزایش پیدا می‌کند و رشد اقتصادی طبقات فرادست، زمینه را برای رشد اقتصادی

عموم جامعه به وجود می‌آورد. این فرضیه اولین بار در خود آمریکا با واکنش روبه‌رو شد. «هانتینگتون» در سال ۱۹۷۵ کتابی نوشت با عنوان *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*. مضمون این کتاب نقد نظریه رشد اقتصادی روستو بود. او در کتابش موضوعی را مطرح می‌کند با عنوان «تناقض شاه» و در همان سال ۱۹۷۵ پیش‌بینی می‌کند که فرایند رشد محور تئوری نوسازی، برای کشورهایی مانند ایران مخاطرات امنیتی و راهبردی به وجود می‌آورد. هانتینگتون موضوع را معکوس کرد و گفت اگر رشد اقتصادی با نهادمندی سیاسی و اجتماعی متوازن نباشد، یعنی نهادها شکل نگیرند و دست‌مایه بومی نداشته باشند، زمینه برای بحران، ناآرامی و شورش فراهم می‌شود. در سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ «بنو عزیزی» طرح جدیدی در زمینه نوسازی ارائه داد و گفت موج اول نوسازی به موضوعات بومی کشورهای جهان سوم هیچ‌گونه توجهی ندارد بلکه صرفاً ماهیت رشد محور دارد. بر این اساس، زمانی که رشد اقتصادی هم ایجاد شود جامعه در وضعیت از خودبیگانگی قرار می‌گیرد. جامعه از خودبیگانه نیز شورش و انقلاب می‌کند و تضادهای اجتماعی افزایش خواهد یافت.

این قبیل بحث‌ها نقد نوسازی موج اول محسوب می‌شود؛ نقد نوسازی که ماهیت غرب محور دارد و فقط به رشد اقتصادی توجه می‌کند؛ برای عدالت جایگاهی قائل نیست و می‌گوید باید از فرهنگ اجتماعی عبور کرد. در نتیجه الگویی ارائه می‌دهد که مبتنی بر مصرف انبوه است؛ مدلی که مورد توجه جهان سرمایه‌داری و جهان غرب بود. زیرا این نظام می‌خواست از بحران‌های ادواری خود عبور کند و مهم‌ترین عامل عبور از بحران‌های ادواری این بود که جامعه مصرف‌کننده باشد. زمانی، بحث اصلی نظام سرمایه‌داری بحث تولید انبوه بود و وقتی تولید انبوه انجام شد، اگر مصرفی شکل نمی‌گرفت زمینه برای رکود اقتصادی

به وجود می‌آید. به همین دلیل بود که روستو مباحث مربوط به تولید انبوه را مطرح کرد. از نظر او تولید انبوه به معنای مصرفی شدن جامعه از طریق رشد اقتصادی بود. اما بنو عزیز، مذهب، تبار، تاریخ و فضای اجتماعی را در زمره عوامل تعیین‌کننده رشد اقتصادی می‌دانست.

نکته قابل توجه برای ما این است که در برنامه‌های اول و دوم توسعه اقتصادی ایران، رویکرد ما مبتنی بر اندیشه‌های روستو بوده است؛ نگاهی کاملاً رشد‌محور. در این برنامه‌ها تأکید بر این امر قرار داشت که با عبور از مشکلات اقتصادی دوران جنگ باید رشد اقتصادی صورت گیرد و رشد اقتصادی گامی در راستای توسعه تلقی می‌شد. پیامد برنامه‌های اول و دوم توسعه اقتصادی پیامد انتقادی بود و همان‌گونه که هانتینگتون پیش‌بینی کرده بود، جامعه ایران سه سال بعد از اجرای برنامه اول توسعه اقتصادی شاهد بحران‌های اجتماعی ناشی از این اجرا بود. به این دلیل که برنامه توسعه اقتصادی به چند مقوله توجه نداشت: اول به موضوعاتی همچون فرهنگ و معنویت؛ آن هم در جامعه‌ای سنتی مانند ایران.

جامعه سنتی ایران در آن دوران، جنگ را پشت سر گذاشته بود و یک نوع معنویت ناشی از انقلاب و جنگ در این کشور به وجود آمده بود. همان‌طور که حتماً می‌دانید، هرگاه انقلاب شکل می‌گیرد جلوه‌هایی از پاک‌دینی به وجود می‌آید. بر پایه بحث‌هایی که «کرین بریتون» در کتاب *کالبدشکافی چهار انقلاب* مطرح کرده و دیدگاه‌های نظریه پردازان دیگری همانند «چالمرز جانسون» در این زمینه، این امر تبیین می‌شود که انقلاب حاصل پاک‌دینی فضای اجتماعی است. در ایران انقلابی انجام شد و پاک‌دینی خاص خود را به وجود آورد. معنویت دوران جنگ را حتی می‌توان برای کسانی که خاطراتی از آن دوران دارند، مثلاً با نوحه‌های «کویتی‌پور» و «آهنگران» زنده کرد. اینها نمادهای معنوی به شمار می‌آید که بر اینار

مبتنی بود. بعد از پاک‌دینی انقلاب و بعد از معنویت مربوط به جنگ، برنامه اقتصادی در فضایی قرار گرفت که ماهیت رشد‌محور داشت. بعد از سه سال، در سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ زمینه برای بحران‌های اجتماعی فراهم شد؛ بحران‌های پر دامنه، به طوری که شهر از دست نیروهای انتظامی و امنیتی خارج می‌شد. در مشهد، اسلامشهر، قزوین، شیراز، لامرد؛ در تمام این شهرها بحران‌های اجتماعی ایجاد شد که تحت تأثیر مؤلفه‌هایی مانند: حاشیه‌نشینی، رشد اقتصادی نامتوازن و عبور از قالب‌های هنجاری دوران‌های گذشته بود.

در این دوران هنجار جدیدی به وجود آمد. کمی بعد از سال ۱۳۶۷ که جنگ تمام شد، در سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲، عده‌ای که در دوران جنگ به سپاه پیوسته بودند و در جبهه‌ها حضور داشتند، وقتی به جامعه نگاه می‌کردند می‌دیدند بخشی از مردم با وجود تورم اقتصادی با مشکلات بسیار روبه‌رو هستند و عده‌ای دیگر شرکت‌هایی به ثبت رسانده‌اند که دارای نام‌های مذهبی است، اما تضاد طبقاتی بین لایه‌های اجتماعی پاسدار انقلاب و کسانی که در جنگ شرکت کردند به شدت افزایش پیدا کرده است. اینجا بود که بنیان گروه‌های «خط‌سه» به وجود آمد؛ گروه‌هایی دارای این دیدگاه که در دوران بعد از جنگ، نخبگان سیاسی ایران توانسته‌اند یک فضای «الیگارشیک» به وجود بیاورند، یعنی نخبگان از فضای توده‌گرایی انقلاب و جنگ جدا شدند و حتی در شرایط «آریستوکراتیک» هم قرار ندارند؛ به مجموعه‌ای «الیگارشیک» تبدیل شده‌اند. این گروه‌های بسته، هم اهرم‌های اقتصاد را در دست داشتند هم اهرم امنیت و هم رسانه‌های حاکم بر جامعه را. در اینجا بود که یک خط فکری به وجود آمد که در درون خود اولاً با انقلاب همسویی داشت، ثانیاً رویکردش به نخبگان بعد از جنگ ماهیت انتقادی شدید پیدا کرد و به یک خط سیاسی تبدیل شد.

به موازات این پدیده خط فکری دیگری هم به وجود آمد، هم در محیط‌های دانشگاهی و هم در مراکز مطالعاتی در تهران، قم و مراکز دانشگاهی دیگر. بحث اصلی این بود که در انقلاب ایران، مگر شعار انقلاب عدالت نبود؟ مگر معنویت نبود؟ پس نظام سیاسی چگونه می‌تواند عدالت و معنویت را با رشد اقتصادی ترکیب کند؟ در اینجا بود که بحث جدیدی مطرح شد که زمینه‌های فکری‌اش از قبل وجود داشت اما تئوریزه نشده و به یک پروژه ملی هم تبدیل نشده بود. مقام معظم رهبری این بحث را یک پروژه بالادستی نامیده‌اند. پروژه‌های بالادستی پروژه‌هایی هستند که می‌توانند در برنامه‌های پنج‌ساله توسعه تأثیرگذار باشند. از سوی دیگر دولت باید بودجه خود را بر همین اساس تنظیم کند. اسناد بالادستی به‌عنوان سند سیاست‌های کلان نظام سیاسی تلقی می‌شوند. حوزه عمل رهبری در ارتباط با اقتصاد، سیاست خارجی، امنیت و دفاع، ابلاغ سیاست‌های کلان نظام سیاسی است. بنابراین این سیاست‌ها در سال ۱۳۶۸ یک بار ابلاغ شد و در سال ۱۳۶۹ بر مبنای الگویی که چهار جزء اساسی دارد بازنگری شد.

فرایندهای نوسازی در ایران در درون خود با تضادهایی روبرو شد. این نظریات عمدتاً الهام‌گرفته از نظریات «پوزیتیویستی» توسعه است، یعنی تحت تأثیر همان رهنمودهای کمیته سیاست‌های تطبیقی است. بنابراین طبیعی است که اجزای مختلفی را در ارتباط با توسعه برای کشور تبیین کند. اما آنچه مقام معظم رهبری فرمودند یک معادله جدید نوسازی در ایران محسوب می‌شود که معطوف است به پیشرفت؛ یعنی واژه «پیشرفت» به جای توسعه و نوسازی به کار گرفته شده است. همان‌طور که گفته شد، این معادله چهار بُعد اساسی دارد: رأس آن «فکر» است، قسمت پایین آن که روبروی فکر قرار می‌گیرد می‌تواند «معنویت» باشد. سمت راست آن جایگاه «علم» و سمت چپ آن جایگاه «زندگی» است، یعنی باید فکر و

معنویت در الگوی پیشرفت اقتصادی و اجتماعی ایران نقش محوری داشته باشد. در همین زمینه حدیثی از پیامبر(ص) نقل شده که فرموده‌اند: «یک لحظه فکر کردن، در نزد خداوند از سال‌ها عبادت ارزشمندتر است.»

اینک مجموعه‌های دانشگاهی چه باید بکنند؟ موضوع اصلی، فکر است. مثلاً به‌منظور تولید یک متن می‌توانید در اینترنت جستجو کنید و مطالب را پشت سر هم بگذارید و تحویل دهید، اما برخی مواقع می‌توانید چکیده‌ای را تنظیم کنید که راهگشا باشد؛ یعنی بتوانید تراکم فکری موجود را سنتز کنید. اصلی‌ترین ویژگی فکر این است که ماهیت تجمیعی دارد؛ یعنی تراکمی است، پراکنده نیست؛ ماهیت انتزاعی ندارد و انضمامی است. هر تفکری بتواند دو ویژگی تراکمی و انضمامی بودن را داشته باشد، ماهیت سیستماتیک پیدا می‌کند، بنابراین معطوف به حل مشکلات کشور خواهد بود. ما باید این معادله را به‌عنوان معادله انسجام پیشرفت تلقی کنیم و این موضوع را مطرح کنیم که اگر بین فکر، معنویت، علم و زندگی رابطه ارگانیک به وجود بیاید، این انسجام حاصل می‌شود. اگر انسجام وجود نداشته باشد و بین اجزای معادله، هماهنگی، همبستگی و توازن وجود نداشته باشد، کارکرد خود را از دست خواهد داد. دو ضلع معادله نمی‌تواند دو سانتی‌متر باشد و دو ضلع دیگر آن ۲۰ سانتی‌متر. عموماً در اضلاع شکلی مانند لوزی نوعی توازن به چشم می‌خورد.

با این استدلال، پیشرفت از فکر شروع می‌شود. محور لوزی پیشرفت اسلامی— ایرانی که ماهیت بومی دارد مبتنی بر فکر است. فکر مبتنی بر خودآگاهی نیروی تولیدکننده‌ای است که دو ویژگی دارد: اطلاعات مختلف را متناسب با نیاز نظام اجتماعی و ساختار سیاسی‌اش جمع‌آوری می‌کند و بعد از اینکه این علم، فکر و اندیشه‌های مختلف را گردآوری، تنظیم و متمرکز کرد، ماهیت انضمامی پیدا می‌کند.

گفتیم که روبروی فکر، معنویت قرار می‌گیرد، اما وقتی از فکر شروع می‌کنیم باید به حوزه علم برسیم؛ یعنی علم نوعی بازتولید مادی فکر است؛ همان‌گونه که معنویت بازتولید درونی فکر است. معنویت که بدون فکر باشد مطمئناً دوام نمی‌آورد. محتوای عرفان‌های بدلی یا برخی از مجموعه‌هایی که نوعی وضعیت هیجانی به فضاها یا کنش سازمانی یا کنش عبادتی می‌دهند، همین است که درونش هیچ‌گونه فکری وجود ندارد. هیجان حاصل می‌شود و این هیجان پس از مدتی، کارکرد خود را از دست می‌دهد.

فکر، یک بازتولید اجتماعی دارد که باید به علم تبدیل شود و این علم از یک‌سو، ماهیت وارداتی ندارد، از یک‌سو با فکر رابطه دارد و از سوی دیگر با معنویت ارتباط برقرار می‌کند. کارویژه‌اش این است که به زندگی معنا و خدمات دهد. یعنی فکر و علمی که منجر به ارتقای توانمندی‌های اقتصادی در جامعه و بهبود وضعیت زندگی شهروندان نشود، فکر و علم نیست. زندگی زمانی شکل می‌گیرد و سازمان پیدا می‌کند که مثلث فکر - علم - معنویت، در تناسب با روابط اجتماعی در فضای هماهنگ قرار گیرد. درست است که زندگی بخشی از فکر - علم - معنویت به شمار می‌آید اما این مثلث می‌تواند شکل‌دهنده زندگی باشد. این ترتیب فضایی است که باید در دوران کنونی به آن توجه داشت. تئوری پیشرفت اسلامی - ایرانی، تحقق سازمان‌یافته این لوزی است. ما برای توسعه لوزی انسجام درونی را داریم. اتفاقاً این امر باید هم انسجام درونی داشته باشد و هم انسجام بیرونی؛ یعنی نمی‌توان بدون توجه به اینکه آثار این مسئله بر زندگی گروه‌های اجتماعی مشخص شود و عینیت پیدا کند برنامه‌ریزی اقتصادی و اجتماعی کرد.

نکته بعدی این است که چگونه می‌توان متوجه شد که فکر وجود دارد؟ فکر باید عینیت داشته باشد تا درک و سنجیده شود. تقوا و معنویت هم باید عینیت

داشته باشند، که به معنای انزوایی نیست بلکه به معنای توحید است. اگر فکر منجر به ارتقای علم بومی شود، اگر در عین محدودیت‌های بین‌المللی زمینه برای تولید علم در داخل مهیا شود، نشان‌دهنده این است که فضای فکری به‌عنوان مرکز فرماندهی می‌تواند فعالیت مشخصی صورت دهد. پدیده فکر، به نوعی همتای مغز انسان است و معنویت، قلب انسان است. این را به فضای ارگانیک نظامی - سیاسی تعمیم دهید. زندگی، کنش اجتماعی است و منزلت، فضای علمی. به این ترتیب بحثی که از این به بعد می‌تواند در برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و اقتصادی مورد توجه قرار بگیرد این است که پیش از هر چیز الگوی پیشرفت باید بر لوزی متوازن منسجم مبتنی باشد.

پیش‌تر گفته شد که توسعه باید درون‌زا و متوازن باشد. توسعه درون‌زا زمینه‌های پیشرفت را حاصل می‌کند. پیشرفت یعنی چه؟ پیشرفت انعکاس همان حدیثی است که می‌گوید: «اگر امروزت مثل دیروزت باشد مغبون هستی و اگر امروزت از دیروزت بدتر باشد ملعون هستی.» به این اعتبار، پیشرفت مجموعه شرایطی است که به انسان اجازه دهد موقعیت اقتصادی‌اش، جایگاه سازمانی‌اش، درک‌اش و توان تولیدش در هر زمینه، رو به گسترش باشد.

تحقق این وضعیت نیازمند چه نوع انسانی است؟ چه کسی باید این برنامه را اجرا کند؟ همه باید آن را اجرا کنند و مسئول‌تر کسی است که جایگاه علمی یا سازمانی بالاتری دارد. این عده مسئولیت بیشتری دارند. مسئول بودن به معنای دستور دادن نیست؛ مسئول بودن به معنای پاسخگو بودن در برابر میزان پیشرفت است. به این ترتیب تحقق این امر نیازمند این است که یک الگوی انسانی طراحی شود. غربی‌ها به نوعی این کار را در چارچوب مدل خودشان انجام داده‌اند، به همت کسانی مثل «دیوید مک‌کلند» که تئوری «انگیزه پیشرفت» را تدوین کرد.

«آبراهام مازلو» در فضایی دیگر بحثی را مطرح می‌کند که طبق آن، شکوفایی نتیجه تأمین نیازهای اولیه و ثانویه است و در مراحل سوم و چهارم حاصل می‌شود. بر طبق این نظریه تأمین نیازها با هدف خودشکوفایی صورت می‌گیرد. خودشکوفایی یعنی چه؟ یعنی زمانی که تولید حاصل شود؛ زمانی که فکر بتواند هم به زندگی معنا دهد، هم علم را گسترش دهد و هم معنویت را تحقق بخشد. بر اساس این رتبه‌بندی، فکر که وارد میدان شود معنویت و علم و زندگی را هم در بر می‌گیرد. چه کسی باید این را حاصل کند؟ انسان‌ها، شهروندان. در بین اینها چه کسانی در صف نخست قرار دارند؟ نخبگان. «حضرت علی(ع)» در خطبه‌ای می‌فرمایند: «زامداری من به این دلیل است که خداوند از نخبگان و از عالمان تعهد گرفته است در برابر گرسنگی مظلوم بی‌توجه نباشند.» حضرت علی(ع) وقتی حکومت را می‌پذیرد رابطه‌ای بین مسئولیت نخبه و زندگی اجتماعی شهروندان برقرار می‌کند. مک‌کلند این بحث را مطرح می‌کند که جامعه زمانی توسعه پیدا می‌کند که انگیزه پیشرفت وجود داشته باشد. انگیزه پیشرفت مورد نظر مک‌کلند در چیست؟ در تحرک اجتماعی - اقتصادی و دغدغه داشتن. جامعه ما همواره چه در فضای مدیریتی، چه در فضای اجتماعی، در معرض نوعی عرفان کاذب قرار دارد. در این فضا یک نوع تواضع دروغین به چشم می‌خورد. بحثی که در غرب وجود دارد این است که می‌گویند کسی باید پیشرفت کند که جاه‌طلب باشد. ما تاحدی خودمان را از جاه‌طلبی منزّه می‌دانیم، اما جاه‌طلب به معنایی که ما تفسیر می‌کنیم نیست؛ به معنای فرد واجد انگیزه قدرت است.

«بی‌بی‌سی» برنامه‌ای دربارهٔ نخست وزیر ترکیه - اردوغان - تهیه کرده بود که در آن، با بررسی دوران کودکی تا حال وی، با دوستان قدیمی، حزبی و دانشگاهی ایشان صحبت کرده بودند و همه از وی به‌عنوان کاپیتان تیم فوتبال و

دارای تمایل به سازماندهی و هدایت و ارائه راه‌های جدید یاد می‌کردند. این همان بحثی است که مک‌کلند مطرح می‌کند. به‌عنوان مثال اگر شما در غرب بخواهید در شرکتی استخدام شوید و در مصاحبه بگویید برای ادای تکلیف آمده‌ام، آنها متوجه منظور شما نخواهند شد. آنها باید بدانند شما کسی هستید که انگیزه رشد و توان سازماندهی دارید. برای هر مدیر، پرسنل و نیرویی اهمیت پیدا می‌کند که دوست ندارد درجا بزند. اما شاید برای ما، در برخی موارد نیرویی که دوست دارد درجا بزند عزیزتر باشد. در فضای توسعه‌محور، کسی که انگیزه پیشرفت دارد از جایگاه بالاتری برخوردار است.

البته مبحث دیگری وجود دارد که نظریه‌پردازانی مثل «دانیل لرنر» واضعان آن هستند. کتابی هم از او به نام *گذار از جامعه سنتی منتشر شد* که دکتر «خواجه سروی»، معاون فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، آن را در پژوهشگاه مطالعات راهبردی ترجمه کردند. این مبحث مربوط است به رابطه پیشرفت و انسان که ویژگی‌های فرد پیشرو را تعریف کرده است. دانیل لرنر دو مؤلفه را معرفی می‌کند و می‌گوید جامعه‌ای پیشرفت می‌کند که اول، در آن همدلی بین افراد وجود داشته باشد. توجه داشته باشید که همدلی با هم‌زبانی فرق می‌کند. همدلی همان مقوله‌ای است که در اندیشه و در اخلاق دینی به آن توجه می‌شود: «مؤمنان کسانی هستند که نسبت به طرف مقابلشان احساس دوستی دارند.» احساس دوستی داشتن یعنی چه؟ مثلاً اگر دیگری رئیس شد، شما خوشحال شوید؛ اگر خانه بهتر خرید شما خوشحال شوید. همدلی یعنی کمک کنید دیگری ارتقا یابد. این فضا زمانی حاصل می‌شود که انسانی که می‌خواهد این مدار را شکل دهد، دریابد شکل گرفتن این مدار بدون تعامل به‌هیچ‌وجه امکان‌پذیر نیست. پیشرفت زیربنایی دارد و آن این است که انسانی در جامعه ایفای نقش کند که

بتواند در این فضا کنشگر و تولیدکننده باشد. مؤلفه دوم برنامه‌ریزی است. از نظر مک‌کلند، عامل مهم، داشتن انگیزه پیشرفت است. برای تحقق لوزی پیشرفت ما به انسان نوساز احتیاج داریم. انسان نوساز چه ویژگی‌هایی دارد؟ اولین ویژگی انسان نوساز آن است که فکرش معطوف به آینده و ارتقا و ارتقا را هم در رابطه با خودش، هم در رابطه با خانواده‌اش، هم در رابطه با جامعه‌اش و هم در ارتباط با نظام سیاسی‌اش ببیند. فرد غربی همه‌چیز را در رابطه با خودش می‌بیند. به همین دلیل است که مک‌کلند می‌گوید: «باید انگیزه پیشرفت خودت را داشته باشی؛ کسی نمی‌تواند تو را هل دهد و درونت باید رشدیابنده باشد.» فرد غربی خودمحور است، یعنی برای خودش، برای لذت خودش و به منظور ارتقای خودش راجع به امری فکر می‌کند. وضعیت فرد ژاپنی متفاوت است؛ او به فکر سازمانش است. یعنی سازمان را در اولویت قرار می‌دهد. می‌گوید آنچه سازمانم به من می‌گوید عین حقیقت است. چرا؟ چون سازمان است که به او هویت می‌دهد. مثلاً می‌گویند من رئیس خط تولید هستم؛ من مدیر برنامه‌ریزی‌ام... پس سازمان ابتدا به فرد هویت می‌دهد و دوم، نیازهای زندگی او را تأمین می‌کند. سوم، ابزارها و سازوکارهایی فراهم کرده که فرد بتواند خود را ارتقا دهد. پس سه شاخص هویت، تأمین نیازها و ارتقا تشکیل‌دهنده نوع نگاه انسان ژاپنی است.

اما در معادله پیشرفت مدنظر ما، انسان باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟ اولین ویژگی انسانی که بتواند مبنای پیشرفت باشد این است که ذهنش، ذهن فراگیر باشد. یعنی اولاً بتواند بین منافع خودش، نظام سیاسی‌اش و سازمانش هماهنگی و هم‌راستایی به وجود بیاورد. ثانیاً قادر باشد بین منافع امروز و منافع آینده‌اش رابطه برقرار کند. به‌طور مثال برخی از مواقع ما می‌گوییم فلانی آدم کوتاه‌بینی است یا می‌گوییم قلبش - یا مغزش - کوچک است. اینها یعنی چه؟ یعنی الان را می‌بیند و

به یک ماه دیگر توجهی ندارد. پس این انسان دارای نگرش سیستماتیک باید چنان ایفای نقش بکند که بین وضعیت کنونی و منافع آینده‌اش تناظر برقرار باشد.

دومین ویژگی این انسان آینده‌نگری است. آینده‌نگری یعنی چه؟ یعنی انسان هر مسئله‌ای را در افق ببیند، در چارچوبی فراگیرتر. مثلاً رشد اقتصادی شش درصدی امروز، چه تأثیری در لایه‌های اجتماعی به جا می‌گذارد؟ چگونه باید منافع حاصل از آن را توزیع کرد؟ اگر امروز بسیاری از ما درآمد مازادی داشته باشیم، به سرعت به دنبال این می‌رویم که مثلاً تلویزیون بزرگ‌تری بخریم، درحالی‌که ممکن است چند نیاز و دغدغه دیگر هم داشته باشیم.

نکته بعدی این است که انسانی به این موضوع توجه دارد که خودنگر نباشد. یک مشکلی که روان ایرانی دارد این است که خیلی مواقع خود را برتر از دیگران می‌بیند یا دوست دارد برتر از دیگران دیده شود. این عارضه، توکل را کم می‌کند، برتری‌طلبی به وجود می‌آورد که جلوه‌ای از طغیان در آن به چشم می‌خورد. انسانی می‌تواند در فضای لوزی پیشرفت حرکت کند که احساس کند همه از او جلوترند، احساس کند نسبت به همه دین دارد، احساس کند دینش را نسبت به خودش، خانواده‌اش، دوستش، همسرش، دانشجویش، استادش به جا نیاورده است؛ کسی که به قسمت خالی لیوان خودش و قسمت پر لیوان کسانی که به او چیزی می‌دهند توجه داشته باشد و بفهمد باید تلاش بیشتری بکند.

محیط دانشگاهی ما گسترش پیدا کرده اما پیشرفت نکرده و گسترش آن از پیشرفتش بیشتر بوده است. باید بین گسترش و پیشرفت توازن وجود داشته باشد. یکی از ویژگی‌های معنویت این است که در سلسله‌مراتب چندبُعدی‌نگری، برای دیگران هم جایگاهی درخور قائل باشیم و به حداقل‌ها برای خودمان و حداکثرها برای دیگران توجه کنیم؛ به‌ویژه در جامعه ایرانی که جامعه‌ای عاطفی است، در

بسیاری از مواقع مدیریت از طریق کنش عاطفی چنان بازتولید و بازدهی خواهد داشت که حد ندارد. اما این را هم در نظر داشته باشیم اینکه انسان هر کاری را باید برای رضای خدا انجام دهد، یعنی خدا هیچ زمانی انسان را رها نمی‌کند. پس ممکن است انسان تحت فشار قرار بگیرد اما شکسته نمی‌شود. بر طبق یکی از سنت‌های خداوند، اگر می‌بینید مشکلی ندارید و همه چیز طبق روال پیش می‌رود بدانید جایی مشکلی اساسی وجود دارد. بر طبق سنت الهی باید مشکل همراه با تلاش برای حل مشکل وجود داشته باشد.

معنویت هم به این معناست که اگر کاری انجام دادیم و حتی از کار خود نتیجه دلخواه نگرفتیم، بدانیم ثمره‌اش برای خود ماست. ممکن است ثمر کار امروز حاصل نشود؛ پس باید با خویشتن‌داری منتظر باشیم که نتیجه آن را در آینده ببینیم و همه نتیجه‌ها را مادی در نظر نگیریم. بخشی از ثمر کار، منزلتی است، بخشی اعتباری و بخشی آخرتی که این بخش خود را در بخش‌های دیگر منعکس می‌کند.

اکنون شرایط برای تولید مهیاست و نظریه بومی توسعه نیز فراهم شده است. آنچه به عنوان الگوی پیشرفت اسلامی-ایرانی مطرح شده طرح کلی است که باید در قالب یک فرایند دوربرد دیده شود. همان‌طور که در غرب کمیته سیاست تطبیقی شکل گرفت، ما هم در داخل کشور می‌توانیم بر اساس همین لوزی درباره نشانه‌های مختلف پیشرفت کار کنیم. در باب اینکه چگونه می‌توان در این فضا حزب را سازماندهی کرد؟ حزب در کجای این فرایند است و چه رابطه‌ای با معنویت، زندگی، علم و فکر دارد؟ آیا حزب به معنی باند است؟ آیا حزب به معنی یک گروه سازمان‌یافته برای کسب قدرت است؟ آیا حزب گروهی است که فعالیت اجتماعی را در جامعه مدنی سازماندهی می‌کند؟ حزب چیست؟ می‌توان بر اساس همین مدل و تحقق این مدل دست‌کم چندین پروژه را تعریف کرد. جایگاه

نخبگان، رسانه‌ها، نظام دانشگاهی و آموزشی، مدیریت اجرایی، همه در این قالب معنی پیدا می‌کند. اگر تولید کنیم در فضای خودکفایی قرار می‌گیریم، وگرنه تئوری‌های غربی توسعه‌دهنده در دانشگاه‌های ما تدریس خواهد شد بلکه ذهنیت زمامداران برنامه‌ریز کشور را در تمام زمینه‌ها در بر خواهد گرفت. اگر تولید نکنیم دنیا جای ما را پر می‌کند. بدین ترتیب فضا برای تحقق این هدف فراهم است مشروط به اینکه نقشه راه تنظیم شود، نظریه‌پردازی شود و آن وقت منتظر شویم و ببینیم که پنج سال دیگر چه خواهد شد.

اولین گام این است که نقشه راه براساس اجزای زندگی اجتماعی، علمی و معنوی تنظیم شود. معنویت صرفاً امری فردی نیست؛ امری اجتماعی است؛ روح عمومی هر سازمان و نهاد. آنچه ما به آن اخلاق سازمانی و اخلاق شهروندی می‌گوییم، در این فضای معنویت می‌تواند معنا پیدا کند. اکنون کلیات حاصل شده و بنابراین نقشه راه می‌تواند زمینه‌های تدوین شاخص‌های یک تئوری و تبدیل یک تئوری به سیاست در عصر کنونی را فراهم کند.

نکته بعدی این است که اگر مقاومت تأثیرپذیر از ایران تا لبنان و ناوگان ارتش تا مدیترانه برود، اما تولید علمی تا تاجیکستان یا افغانستان هم نرود، دسترسی به الگوی پیشرفت اسلامی - ایرانی تحقق نخواهد یافت. براساس برنامه ۱۴۰۴ که ۱۴ سال دیگر تا پایان آن باقی مانده، ایران باید توانمندی‌هایش را در حوزه‌های علمی، اقتصادی و راهبردی به منصفه ظهور برساند و در منطقه اول باشد. این زمانی میسر می‌شود که این نظریه بتواند به نقشه راه و نقشه راه هم به سیاست اجرایی تبدیل شود.

با توجه به ماهیت اقتدارگرایی حکومت‌های کشورهای منطقه خاورمیانه و ویژگی اقتصاد رانتی این کشورها، آیا روند نوسازی و توسعه در این کشورها

دشواری‌ها شامل چه مواردی خواهد بود؟ تأثیر دو متغیر دولت و شخصیت فردی مثبت در تحقق الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت چگونه ارزیابی می‌شود؟ کشورهای خاورمیانه، به‌خصوص کشورهای صادرکننده نفت، ماهیت رانتی دارند. رانتی که در اینجا به آن اشاره خواهد شد با رانتی که در جامعه هست، متفاوت است. در جامعه اگر کسی پولی را از طریق ارتباطات به دست بیاورد، به آن می‌گویند درآمد رانتی، یعنی درآمدی که حق او نبوده است. با توجه به ساختار کشورهای خاورمیانه، درآمد رانتی به این معناست که کشور درآمدی دارد که ناشی از تولید اقتصادی نیست. بنابراین اولین ویژگی چنین دولتی این است که ماهیت فراطبقاتی پیدا می‌کند، یعنی نقش دولت از طبقات اقتصادی و از نخبگان اجتماعی بیشتر می‌شود. در این فضا چه باید کرد؟ آیا باید دولت را در وضعیت شکنندگی قرار داد یا باید دولت را جهت داد؟ زمانی که طبقه تحصیل کرده و جوان شکل می‌گیرد، دولت کاملاً جهت پیدا می‌کند و می‌تواند ارزیابی کند که سرانجام برنامه‌ها چه خواهد شد. بحثی که وجود دارد این است که در هنگام اولویت‌بندی، دولت برای چه موضوعاتی ارجحیت قائل خواهد شد و دولت را چگونه می‌توان کنترل کرد.

دولت را از طریق ارتقای توانمندی‌های بوروکراتیک می‌توان کنترل کرد، به این معنی که انسان احساس مسئولیت کند. دشواری نوسازی فقط ناشی از وضعیت فراطبقاتی دولت نیست، دشواری نوسازی به‌ویژه در جامعه ایرانی ناشی از دو مسئله است: ۱. بی‌انگیزگی و انفعال ۲. مقایسه نادرست. این دو بزرگ‌ترین دشواری‌ها در زمینه توسعه محسوب می‌شود. آیا شخصیت فردی تحت‌الشعاع قدرت دولت قرار دارد؟ در جامعه ایرانی این‌طور نیست و شخصیت فردی جایگاه مستقل خود را دارد. دولت زمانی می‌تواند شخصیت فردی را کنترل کند که بتواند

هنجارهای لازم را برای تحقق سازوکارهایی به وجود بیاورد که باعث توزیع ارزش و قدرت در جامعه باشد. محدودیت در توزیع قدرت است، یعنی شما از ابزار خود برای اجبار استفاده می‌کنید که نتیجه چندان نمی‌دهد. «دیوید ایستون» می‌گوید: «سیاست، توزیع اقتدارآمیز ارزش‌هاست.» بحث اصلی این است که چگونه می‌توان ارزش‌ها و هنجارها را در فضای اجتماعی گسترش داد؟ از این طریق که نهادهایی به وجود بیاید و این نهادها بتوانند از هنجارهای ساختاری حمایت کنند. مهم‌ترین هنجارها همان هنجارهایی است که از فکر شروع می‌شود و به علم گسترش پیدا می‌کند و مبتنی بر معنویت است. در مثلث فکر - علم - معنویت می‌توان آنها را دید.

روندی که کشورهای جهان سوم دارای اقتصاد سرمایه‌داری طی کردند، مبتنی بر دیدگاه‌های نوسازی بوده است. اما گریز از اینها ما را به مقوله وابستگی و نظام توسعه‌نیافته‌ای می‌رساند که نگاه به شرق را جایگزین نگاه به غرب کرد: تولید انبوه داخلی یا کاهش واردات و افزایش صادرات. آیا این باعث نمی‌شود که ما در استفاده از پیشرفت‌های جهانی دچار مشکل شویم؟ به طور کلی، ایران در فضای «تئوری وابستگی» قرار ندارد. به این دلیل که ایران اصلاً نمی‌خواهد رابطه‌اش را با اقتصاد سرمایه‌داری جهان قطع کند، بلکه در پی این است که سطح ارتباطش را گسترش دهد. به این دلیل که هرگاه هرگونه ارتباطی، به هر میزان وجود داشته باشد، ما می‌توانیم مازاد لازم را به دست بیاوریم. سؤال این است که جهان غرب چه چیزی را به ما می‌دهد و چه چیزی نمی‌دهد؟ اگر شما لوازم مصرفی بخواهید می‌دهد. اما ما چگونه می‌توانیم زیرساخت‌هایمان را سازمان دهیم؟ تئوری ما اصلاً تئوری وابستگی نیست. اتفاقاً اگر بخواهیم موضعمان را با استفاده از این نظریات تشریح کنیم باید گفت ما به رویکرد «نو - وابستگی»^۱ گرایش بیشتری داریم؛

1. Neodependency

مسائل را هم اصلاً در قالب دوقطبی «مرکز - پیرامون» و مبتنی بر نگرش مارکسیستی نمی‌بینیم. آن دیدگاه یک نوع تئوری تدافعی بود، نگاه ما یک نوع تئوری تهاجمی است. می‌گوییم چون ما می‌خواهیم در فضای منطقه تأثیرگذار باشیم پس باید ارتقای علمی ما هم در سطح منطقه‌ای باشد؛ یعنی مسئولیت خودمان را بالاتر و بیشتر تعریف می‌کنیم. بنابراین نمی‌توانیم جهان خارج را نادیده بگیریم. جهان خارج است که با تحریم‌هایی که وضع می‌کند ما را نادیده می‌گیرد. اتفاقاً ما داریم تلاش می‌کنیم در این فضا حرکت کنیم.

گفته شد که در معادله پیشرفت اسلامی - ایرانی، مهم‌ترین و محوری‌ترین مقوله، فکر است. اما این فکر چگونه باید پیاده شود یا اساساً به کار افتد؟ آیا آزادی در فکر کردن است؟ وقتی به زندگی روزمره مردم نگاه کنیم می‌بینیم نوعی آزادی و عرفی‌نگری وجود دارد. مردم بدون اینکه قانون را رعایت کنند، زندگی‌شان را می‌کنند و گاهی اصول معنوی و حتی احکام اسلام و دینشان را رعایت نمی‌کنند، اما باز هم به زندگی خود ادامه می‌دهند، یعنی نوعی آزادی نهفته در وادی علم در زندگی‌شان وجود دارد. اما در وادی فکر لزوماً چنین فضایی وجود ندارد. به‌ویژه ما در کشورمان یک نوع فکر و معنویت خاص را دنبال می‌کنیم و اگر به‌نوعی این فکر و معنویت بخواید از خط نظام سیاسی و حاکمیت خارج شود، کلاً از مسیر خارج شده است. با این نوع نگرش، نگرشی که در بطن ذهن ماست و بر پایه آن فکر می‌کنیم، وقتی فکر بخواید به کار بیفتد در همین زمینه به کار می‌افتد. ما با همان دغدغه‌ها و همان سابقه فرهنگی - سیاسی - اجتماعی - جغرافیایی که داریم، فکر می‌کنیم. بنابراین جایگاه آزادی در این لوزی کجاست؟ همواره بین کسانی که در زمینه پیشرفت، توسعه و نوسازی تحقیق و نظریه‌پردازی کرده‌اند بحث جدی در این باره وجود داشته که چه رابطه‌ای بین آزادی، رشد اقتصادی و ثبات سیاسی

وجود دارد؟ عده‌ای می‌گویند اگر آزادی وجود نداشته باشد رشد اقتصادی هم حاصل نخواهد شد. اما فکر کیفیتی است که می‌تواند آزادی را نهادینه کند و فقدان فکر می‌تواند آزادی را در محاق ببرد. فکر به معنای سنجش یک پدیده با چند پدیده دیگر است. فکر فراتر از این است که دیگران چه می‌گویند و ما زبان‌بین یا دهان‌بین باشیم. فکر فراتر از تئوری‌بینی است. جامعه سنتی ما دهان‌بین بود و جامعه روشنفکر ما تئوری‌بین است، بدون اینکه به اصالت آن دهان، کلام یا این تئوری توجه داشته باشد. در کتاب *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی* یک مسئله جدی مطرح می‌شود و آن طرح این موضوع است که آیا نظامیان، جامعه مدنی را از بین می‌برند یا فقدان جامعه مدنی، زمینه به قدرت رسیدن نظامیان را به وجود می‌آورد؟ هانتینگتون می‌گوید نظامیان نیستند که جامعه مدنی را از بین می‌برند، بلکه اساساً جامعه مدنی وجود نداشته که نظامیان به قدرت رسیده‌اند. هر جا که فکر رشد کند، سپس آزادی رشد می‌کند.

تفکر به معنای سنجش شرایطی است که ما در آن قرار داریم. هر متن در یک بستر ساختاری تولید می‌شود. در جهان غرب اول تفکر تولید شد و بعد آزادی گسترش پیدا کرد. هانتینگتون در کتاب *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی* می‌پرسد که آیا باید اقتدار را پذیرفت یا در پی آزادی بود؟ سپس می‌گوید: «اگر تو در ابتدا اقتدار را پذیری، در چارچوب اقتدار به آزادی می‌رسی؛ اما اگر در وضعیت فقدان اقتدار در صدد توسعه آزادی برآیی هم اقتدار و هم آزادی‌ات را از دست خواهی داد.» دکتر «علی میرسپاسی» کتابی به نام *دموکراسی یا حقیقت: رساله‌های جامعه‌شناختی در باب روشنفکری ایرانی* نوشته است و در آن می‌نویسد ما باید فکر سازمانی را بر آزادی ترجیح دهیم. تولید فکر، حریمی ایجاد می‌کند و آزادی به وجود می‌آورد. جامعه‌ای که فکر می‌کند جامعه‌ای است که

می‌تواند آزادی را بسازد و نهادینه کند. برای تفکر هیچ‌گونه مانعی وجود ندارد یا موانع محدودی وجود دارد. بنابراین اراده باید بر تفکر و تولید فکر قرار گیرد. «مسعود بهنود» کتابی به نام *دولت در ایران: از سیدضیاء تا بختیار* نوشته است. او این کتاب را در سال ۱۳۶۹ نوشت؛ هنگامی که می‌خواست از ایران به کشور دیگری برود. در زمان خروج از کشور به او می‌گویند شما ممنوع‌الخروج هستید. او به این فکر فرو می‌رود که اکنون که ممنوع‌الخروج هستم چه کاری انجام دهم؟ و به این فکر می‌افتد که کاری ماندگار انجام دهد و این را در ابتدای کتابش نوشته است.

تفکر مانند بهمن است: هر قدر بیشتر تولید کنید بیشتر حاصل می‌شود و هر چیزی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. ما دو نوع آزادی داریم: آزادی مثبت و آزادی منفی. آزادی مثبت برای بسیاری از ما در دسترس است. آیا جامعه ما، جامعه‌ای آزاد است؟ چون جامعه ما جامعه متفکری نیست، آزاد نیست؛ چون نمی‌خواهد آزاد باشد و دنبال قالب است. «نیکسون»، در کتاب *فرصت را از دست ندهید* بخشی را تحت عنوان «دموکراسی در کشورهای جهان اسلام وجود دارد» آورده است که می‌گوید مردم باید بدانند دموکراسی آن نیست که بتوان آن را از طریق کنش اجتماعی در زمانی محدود به دست آورد. عمق آزادی از دموکراسی بیشتر است چون نظر کسانی مثل «فرید زکریا» این است که در کشورهای خاورمیانه، دموکراسی در برابر آزادی قرار دارد. وی می‌گوید دموکراسی در این منطقه به این دلیل اصیل نیست که «دموکراسی بدون آزادی» شکل گرفته است. بیان چنین رویکردی با نگرش مرحله‌ای کارکردگرایان هماهنگی دارد. نیکسون می‌گوید که هر نسل باید بیاید و سهم خود را بپردازد. آزادی و دموکراسی به معنای مطالبه نیست. چه باید بکنیم که آزادی نهادینه‌تر و ابعادش بیشتر شود و آن آزادی مثبت

وجود داشته باشد؛ آزادی که بتواند حامی تفکر باشد؟ فضای تفکر و تولید فکر و اندیشه آن است که هم آزادی را می‌سازد، هم تولید می‌کند، هم جهت می‌دهد. فرهنگ سیاسی روسیه در قرن نوزدهم با جلوه‌هایی از فرمالیسم، زیرساخت‌های به قدرت رسیدن «استالین» را به وجود آورد. فرمالیسم و شکل‌گرایی به‌ویژه اگر در فضای روشنفکری قرار بگیرد، بسیار پرمخاطره خواهد بود. در شرایط موجود باید از شکل‌گرایی عبور کرد. به اهداف راهبردی بر اساس نتایج عمومی آن برای انقلاب اشاره داشت، شعارهای دور از ذهن صرفاً به هیجان می‌انجامد. باید بین واقعیت‌های نهفته هر نسل با اهداف راهبردی، توازن ایجاد کرد. به همان‌گونه‌ای که لوزی پیشرفت ایران اسلامی بر اساس توازن فکر، معنویت و علم در زندگی شکل می‌گیرد. فقدان هر مؤلفه را باید عامل شکل‌گیری نوسان و هیجان‌های بحران‌ساز دانست.